

# ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

خبرنامه انجمن دندان پزشکی ایران، ش ۳۲، دوره جدید، فروردین - اردیبهشت، ۱۳۹۵، برگه ۳۱ - ۳۲  
سایت ذاکر، سایت منزوی و سایت دندان

محمد ابراهیم ذاکر

دندان پزشکی و پژوهشگر تاریخ پزشکی



۱	ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن.....
۱	پیش‌گفتار.....
۱	کوهستان.....
۲	رشته‌کوه البرز.....
۲	کوه دماوند.....
۲	بلندای کوه دماوند.....
۳	ریشه‌شناسی نام دماوند.....
۴	روز ملی.....
۴	ثبت قله دماوند به عنوان اثر طبیعی ملی.....
۴	مسیرهای دسترسی به قله.....
۵	پناهگاه‌های مسیرهای گوناگون.....
۵	یخچال‌ها و آبشارها.....
۶	گزارش‌های پیشینیان درباره کوه دماوند.....
۶	فردوس الحکمة في الطب.....
۸	البلدان (ابن فقیه).....
۱۲	اشکال العالم.....
۱۲	شاهنامه.....
۱۳	احسن التقاسیم في معرفة الأقالیم.....
۱۳	سفرنامه ناصر خسرو.....
۱۴	معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع.....
۱۴	معجم البلدان.....

١٩	..... ابن كلبى
٢٣	..... آثار البلاد و أخبار العباد
٢٤	..... جغرافياى حافظ ابرو.
٢٧	..... حدود العالم من المشرق الى المغرب
٢٨	..... كوهنوردى
٣٠	..... كوه دماوند.
٣٥	..... كتابنامه
٣٥	..... نماية كتاب و مقاله

ذکر  
دکتر محمد ابراهيم

## ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

کوتاه‌گزارشی تاریخی از دیو سپید پای در بند، برداشت از کتاب فردوس الحکمة فی الطب علی فرزند سهل ربن تبری (ز: ۲۳۶ق) و چند کتاب تاریخی و جغرافیایی دیگر  
 خبرنامه انجمن دندان‌پزشکی ایران، شماره ۳۲، دوره جدید، فروردین - اردیبهشت، ۱۳۹۵، برگه ۳۱ - ۳۲  
 سایت ذاکر، سایت منزوی و سایت دندان‌دانه

### پیش‌گفتار

### کوهستان

یک‌دهم مردم جهان، جایگاهی کوهستانی دارند که زیستگاهی بسیار ارزشمند برای زمین به شمار می‌آید، چون نیمی از آب شیرین این کره خاکی را فراهم می‌سازد و افزون بر آن جلوه‌ای شکوهمند به سیاره ما می‌بخشد. اکولوژی به ما یاد داده است، هر اندازه پستی و بلندی زمین بیشتر باشد، تنوع جانوری و گیاهی آن جا بیشتر خواهد بود. از این رو، جاهای کوهستانی نقشی بسیار ارزشمند در تأمین خوراک و چوب مردم جهان دارند. هم‌چنین بسیاری از تمدن‌های دنیا در کنار آب رودخانه‌هایی پاگرفته است که خاستگاه کوهستانی داشته‌اند؛ بنابراین، این گوناگونی تمدن‌های امروزی و رنگارنگی ملت‌ها و اقوام فرآیند تنوع فرهنگی شکل گرفته در کوهستان‌ها می‌باشد. دوسوم سرزمین ما را کوه‌ها در برمی‌گیرند و نزدیک به نیمی از روستاها نیز در این جاها قرار گرفته‌اند. قله‌هایی بسیار زیبا بر سر کوه‌هایی از دوران‌های گوناگون زمین‌شناسی در کشور جاگیر شده‌اند.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

۱

ذاکر  
 دکتر محمد ابراهیم

## رشته کوه البرز

## کوه دماوند

کوه دماوند یکی از زیباترین و بلندترین کوه‌های آتشفشانی آسیا و جهان در ایران قرار گرفته است که در بخش لاریجان آمل در استان مازندران، در بخش مرکزی رشته کوه البرز و در جنوب دریای خزر قرار گرفته است.

هنگامی هوا شفاف و آفتابی باشد، می توان قله آن را از شهرهای تهران، ورامین و نیمه راه تهران - قم و هم چنین از برخی کرانه‌ها دریای خزر آن را دید. نزدیکترین شهر بزرگ به این کوه لاریجان است.

کوه دماوند دیرینه بسیار کهن دارد، به گونه‌ای نامش در اوستا و تورات یاد شده است. از این رو، برای ایرانیان نماد فرّ و شکوه بوده و افسانه‌هایی را با آن درآمیخته‌اند. آن جا زندان آژی دهاک [ضحاک] بیوراسب فرزند ونداسب فرزند دینکان فرزند و بهر سگ فرزند تاز فرزند نوارک فرزند سیامک فرزند میشی فرزند کیومرث ماردوش به شمار می‌آورند.

هم چنین تیر به پرواز درآمده از چله کمان آرش از دامنه این کوه، سرزمین ایران را درنوردید و تا به مرز توران زمین رسید. ادیبان بزرگ ایران از دیرباز، مانند فردوسی، رودکی و فرخی و جزایشان، نقشی پررنگ از آن در افسانه‌های خود ترسیم کرده و نامش را به شکل‌های گوناگون در سروده‌ها و آثار نثری خود یاد کرده‌اند و داستان‌سرایی‌هایی برایش نموده‌اند (آندراج، شرف‌نامه منیری).

## بلندای کوه دماوند

چندین سازمان، اندازه‌های گوناگونی برای بلندای قله دماوند یاد کرده‌اند.

- درگاه ملی آمار ایران، ارتفاع این قله ۵۶۱۰ متر؛

- پایگاه ملی داده‌های علوم زمین ایران، ۵۶۷۰ متر؛

- وب‌گاه رصدخانه زمین ناسا، ۵۶۷۱ متر یادداشت نموده‌اند؛

- دایره‌المعارف فارسی فهرستی شش موردی از ۵۵۴۳ تا ۶۴۰۰ متر آورده است.

فاصله هوایی این قله با شمال خاوری تهران ۶۹ کیلومتر و با باختر آمل ۶۲ و با شمال شهر دماوند ۲۶ کیلومتر است.

میانگین بارندگی در بلندی‌های دماوند ۱۴۰۰ میلی‌متر در سال است و بیشتر این بارش‌ها به گونهٔ برف است. منطقه دارای چشمه‌های آب گرم لاریجان، اسک و وانه است. فشار هوا در سطح دریا دوبرابر فشار هوا در قلهٔ دماوند است.

پیوسته فوران گوگرد در دامنه‌های پنج هزار متری به بالا تا قله دارد. دماوند یک کوه آتشفشانی مطبق است که در دورهٔ چهارم زمین‌شناسی [دوران هولوسین] تشکیل شده است، پس جزو کوه‌های جوان به شمار می‌آید. فعالیت‌های آتشفشانی این کوه در حال حاضر محدود به تصعید گازهای گوگردی است. آخرین فعالیت‌های آتشفشانی این کوه مربوط به ۳۸۵۰۰ سال پیش است. می‌توان آن را یک آتشفشان خفته دانست که امکان فعال شدن دوباره دارد. گروهی برخاستن دود و بخارهایی را از قله در برخی از سال‌ها، نمونهٔ آن ۱۳۸۶، گواه فعال شدن دوبارهٔ پنداشته‌اند، ولی باید دانست که سال‌های پر بارش، با رخنه کردن آب به درون گودال‌های ژرف قله و برخورد با سنگ‌های بسیار داغ، جریانی از بخار آب از دهانه قله بیرون می‌آید و چنین به گمان می‌رسید که آتشفشان فعال شده است.

قطر دهانهٔ آتشفشان نزدیک به چهارصد متر می‌باشد که دریاچه‌ای از یخ آن را پوشانده است. هم‌چنین نشانه‌هایی از دهانه‌های بسیار دیرینه در پهلوهای جنوبی و شمالی آن دیده می‌شود.

### ریشه‌شناسی نام دماوند

**نام دماوند به دو گونهٔ مشهور:** دماوند و دنباوند [با زبر یا پیش دال] یاد شده است. دباوند شکلی دیگر از آن است که نوشته‌های کهن آمده است. بیکنی و جبل لاجورد نیز نام‌هایی متفاوت از آن است. نام دماوند در تورات آمده و صورت کهن آشوری آن بیکن است (ری باستان، ج ۲، ۶۴۲).

برخی آن را دنیا‌آوند گفته‌اند که آوند [ظرف] دنیا به شمار می‌آمده است.

فرهنگ‌نامه‌ها انگیزهٔ نام‌گذاری آن را بدین گونه یاد کرده‌اند: دم (دمه، بخار) + آوند (دارای) = دماوند؛ دارای دمه و دود و بخار (آتشفشان).

## روز ملی

روز ملی دماوند هم‌زمان با تیرگان در مازندران با نام تیرماه سیزده‌شو در شب سیزدهم تیرماه برگزار می‌شود. انجمن کوهنوردان ایران هر ساله این جشن را در روز سیزدهم تیر در دامنه‌های قله دماوند در شهر رینه لاریجان شهرستان آمل برگزار می‌کنند. این جشن به ثبت ملی نیز رسیده است. افزون بر آن موسیقی ملی دماوند در روز جشن تیرگان در سال ۱۳۹۱ با صدای سالار عقیلی در بین ۸ هزار نفر رونمایی شد.

## ثبت قله دماوند به عنوان اثر طبیعی ملی

اثر طبیعی ملی قله دماوند با مساحتی بالغ بر ۲۹۵۰ هکتار در سال ۱۳۸۱ خ طی مصوبه شماره ۲۲۱ مورخ ۸۱/۳/۲۱ شورای عالی محیط زیست به مجموعه مناطق تحت مدیریت سازمان حفاظت محیط زیست پیوسته است. این اثر با ۳۹۷۶۱۱۳ تا ۳۹۸۲۱۵۰ عرض جغرافیایی و ۵۹۶۷۶۲ تا ۶۰۳۵۹۷ طول جغرافیایی در شمال خاوری تهران و در استان مازندران واقع گردیده است. برخی از گونه‌های مهم گیاهی آن می‌توان از بومادران، پیر گیاه دماوندی، اسپرس کوهی و گون نام برد.

## مسیرهای دسترسی به قله

برای رسیدن به قله دماوند، مسیرهای مختلفی وجود دارند که شناخته‌شده‌ترین آن‌ها:

- (۱) جبهه شمالی که مسیر صعود از آن، گذر از میان دو یخچال سیوله (سمت راست) و دویی سل (سمت چپ) صورت می‌گیرد؛
  - (۲) جبهه شمال خاوری است که پناهگاه تخت‌فریدون در این مسیر قرار دارد؛
  - (۳) جبهه باختری پناهگاه سیمرغ در این مسیر است؛
  - (۴) جبهه جنوبی که از سمت جنوب خاوری کوه آغاز می‌شود که پلور، رینه، گوسفندسرا و بارگاه سوم در این مسیر قرار می‌گیرند.
- آسان‌ترین این مسیرها، جبهه جنوبی و دشوارترین آن‌ها جبهه شمالی است.

سه جبهه شمالی، جنوبی و شمال خاوری در نزدیکی روستاها قرار گرفته‌اند و همگی دارای جان‌پناه در میان راه هستند.

### پناهگاه‌های مسیرهای گوناگون

- جبهه جنوب خاوری: پناه‌گاه گوسفندسرا (کوهپایه) در ارتفاع ۲۹۵۰ متری؛ بارگاه سوم (یال جنوبی) در ارتفاع ۴۱۵۰ متری؛

- یال غربی پناه‌گاه سیمرغ در ارتفاع ۴۱۵۰ متری؛

- یال شمال خاوری پناه‌گاه تخت فریدون در ارتفاع ۴۳۶۰ متری؛

- یال شمالی جان‌پناه فلزی در ارتفاع ۴۰۰۰ متری است.

### یخچال‌ها و آبشارها

- جبهه شمالی: یخچال سیوله، یخچال دویی سل و یخچال عروسک‌ها؛

- جبهه شمال شرقی: یخچال دره یخار؛

- یال شمال غربی: یخچال خورتاب سر و یخچال؛

- یال باختری: یخچال باختری.

- جبهه جنوبی: آبشار یخی در جبهه جنوبی قرارداد که همه روزهای سال یخ‌زده است، ولی گاهی در تابستان‌های بسیار گرم و پیرامون نیمروز و یا ساعت ۱۳ با تابش مستقیم آفتاب، دمای هوا به صفر می‌رسد و به دنبال آن آبی اندک از این آبشار روان می‌شود، سپس در ساعت ۱۶ دمای هوا به زیر صفر می‌رود و دوباره یخ می‌زند که بدین‌رو این پدیده را آبشار یخی می‌نامند. بلندی آن هفت متر و پهنایش سه متر است.

گودالی در بالای این آبشار دیده می‌شود که در تمام طول سال پوشیده از برف است.

آبشار یخی کوه دماوند با قرار داشتن در ارتفاع ۵۱۰۰ متری، از نظر ارتفاع از سطح دریا مرتفع‌ترین آبشار در خاورمیانه می‌باشد.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

## گزارش‌های پیشینیان درباره کوه دماوند فردوس الحکمة في الطب

تبری<sup>۱</sup> (ز: ۲۳۶ق) گوید: ابوالحسن علی فرزند سهل ربن تبری از بزرگان دانش پزشکی است که در بخش شمالی سرزمین بزرگ ایران چشم به جهان گشود. وی او میان سال‌های ۱۵۰ - ۱۶۰ق / ۷۷۰ - ۷۸۰م در خانواده‌ای ایرانی، یهودی‌آیین و دانش‌پرور در شهر مرو از سرزمین خراسان پا به جهان گذاشت. پدر دانشمندش دستی در دبیری، پزشکی و فلسفه داشت، گویا در هیات و ستاره‌شناسی ورزیده بود.

تبری در سال‌های ۲۱۴ - ۲۲۴ق / ۸۳۰ - ۸۳۹م منشی و وزیر مازیار فرزند قارن فرزند بنداد هرمز سوخرایی اسپهبد تبرستان و سردار بزرگ ایرانی بود تا آن که مازیار در نبردی سهمگین در این سال به دست ارتش عبدالله فرزند طاهر، اسیر شد و به فرمان معتصم عباسی (۲۲۷ق / ۸۴۲م) در سامرا به دار کشیده شد.

او نیز به همراه مازیار به دربار خلافت، به اسارت آورده شد، ولی به فرمان خلیفه بخشوده و آزاد شد.

گمان می‌رود که در آن هنگام هنوز در ذمه جهودان بود. از آن پس برای آن که متوکل بتواند او را به همنشینی خود فراخواند، مسلمان شد و به آیین جعفری دست آزید و نام علی را برای خود برگزید.

گویا مسلمان شدنش پیرامون سال ۲۴۰ق / ۸۵۵م بوده است؛ زیرا در کتاب فردوس الحکمة که به سال ۲۳۶ق پایان یافته و به پشتیبانش متوکل بالله عباسی (ک: ۲۴۷ق) پیشکش کرده، هیچ نشانی از باورش به آیین اسلام دیده نمی‌شود.

المسالک و الممالک، ابن خردادبه، ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (د: ۳۰۰ق)، انتشارات دار صادر بیروت، افسر لیدن،

۱۸۸۹م.

<sup>۱</sup> کتاب فردوس الحکمة في الطب نخستین کتاب پزشکی گسترده‌نویسی شده به دست آمده تا امروز از میراث نوشتاری پزشکی ایران زمین و جهان اسلام است. اینجانبان [محمدابراهیم ذاکر و زنده‌یاد دکتر علینقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)] آن را به پارسی برگرداندیم و به تاریخ ۱۳۹۱خ توسط مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی دانشکده طب سنتی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی به چاپ رسید و در نخستین همایش گیاهان دارویی در همان سال به وسیله ریاست جمهور وقت رونمایی شد.

کارگزاری جبال از مرز ری آغاز می‌شود.

دنباوند [دماوند] کوهی است که آن را از میانه بازار ری می‌توان دید.

هم‌چنین مرا گفته‌اند: می‌توان آن را از نزدیک ساوه هم ببینند.

آن کوهی میان یک رشته کوه است. بخش بالایی آن همانند قبه و بارگاه و مشرف بر کوه‌های دیگر است. بلندای

آن چهار فرسنگ است. گمان ندارم کسی دسترسی به قلّه آن یافته باشد.

**افسانه‌های پیشینیان آمده است:** ضحاک پادشاه را در آن جا به بند کشیده شده است. جادوگران در بخش بالایی

آن گرد می‌آیند. پیوسته و در هر زمان از همه بخش‌های بالایی آن دود به هوا برمی‌خیزد. پیرامون آن روستاهای دبیران،

درمیه، برا و جزآن از روستاهای دیگر قرارداد.

علی فرزند شروین در وادی جیحون از روستای درمیه اقامت گزید. این کوه نسبت به این جایگاه بسیار بالاتر است.

این کوه لخت و کچل است و درخت و گیاهان پوشاننده آن اندک‌اند. در منطقه جبال و نواحی دیلم کوهی به

بزرگی آن دیده نمی‌شود<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> مسالك الممالك، اصطخري / ليدن، اصطخري، ابراهيم بن محمد اصطخري (د: ۳۴۶ق)، محقق / مصحح ابوزيد، احمد بن سهل، انتشارات دار صادر، بيروت، ۱۹۲۷م، یک جلد.

المسالك و الممالك، اصطخري / مصر، اصطخري، ابراهيم بن محمد (د: ۳۴۶ق)، تحقيق و تصحيح محمد جابر عبدالعال حيني. مصر، الهيئة العامة لقصور الثقافة، قاهرة، ۲۰۰۴م، یک جلد.

## البلدان (ابن‌فقیه)

ابن‌فقیه<sup>۱</sup> (سده ۳هـ) گوید: در تاریخ ایرانیان است که چون فریدون، بیوراسب [ضحاک] را از مغرب به مشرق می‌آورد تا بندیش کند، به خوره اصفهان گذر کرد. در آن جا کسانی خواست که تا او چاشت خورد بیوراسب را نگاه دارند و نیافت. پس گروه بسیاری از مردم گرد کرد، باز نگهداری او نیارستند. آن گاه فریدون او را به چندین ستون و زنجیر بیست و زنجیرها را به دور کوهی بیاورد و بر آن استوار بکرد و بنشست تا چاشت خورد. بیوراسب زنجیرها بکشید و ستون‌ها و کوه از جای برکند و با همان کوه به آسمان پرواز کرد.

فریدون او را دنبال کرد و در شهر بهرزیر که همان ری است به او رسید و در دم با پتک‌های آهنین که در دست داشت بر سر او کوفت. بیوراسب بیهوش بر روی زمین افتاد و آن کوه که از اصفهان آورده بود، در ری، در زمین جایگیر شد و مشرف بر شهر بایستاد. فریدون آن کوه را نفرین کرد و از خداوند خواست که گیاهی بر آن نروپاند. خداوند خواهش فریدون بر آورد. آن گاه فریدون بیوراسب را به دنباوند آورد و او را در کوه دهکده آهنگران بندی کرد. و ارماییل را بر او بگماشت. در پیش روی او، بر خالی گاه قله، صورت فریدون را نقش کرد و برای او طلسمی بکرد. در گرداگرد کوه، دکان‌ها ساخت و آهنگران را در آن‌ها جای داد، تا پیوسته، و یکی در جای دیگری، پتک‌ها بر سندان‌ها بکوبند، در شب و روز و زمستان و تابستان، و هیچ درنگ نکنند، سپس فریدون به کشور خویش بازآمد و ارماییل را به نگاه‌داشتن و خوراک‌دادن بیوراسب گمارد.

ارماییل هر روز دو کس می‌کشت، تا او از مغز آنان خوراک کند. لیکن از کشتن مردمان بسی نگران بود. تا آن که برای رهایی مردم چاره‌ای اندیشید و آزادکردن خلق را کاری با پاداش دید. این را به دهکده‌ای مندان نام برفت و بر کوه شرقی آن کوشکی بساخت با بوستان‌ها و سراهای خوب و چشمه‌سارانی در میان آن بوستان‌ها روان. در آن سراها خانه‌ای بساخت از چوب ساج و آبنوس، پر از نقش و نگار، که هیچ کس را در مشرق، خانه‌ای بدان بلندی و شکوه و زیبایی نبود. این بنا همی بپا بود تا که

<sup>۱</sup> ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی، با آوازه ابن‌فقیه (ابن‌الفقیه)، ابن‌ندیم (ز: ۳۷۸ق) می‌گوید: نامش احمد و از ادیبان است. بیش از این از کار و بار او چیزی دانسته نیست. اوراست: کتاب البلدان به اندازه هزار ورق. آن را از کتاب‌های دیگران، مانند اشکال العالم جیهانی برداشت کرده است و نیز کتاب ذکر الشعراء المحدثین و البلغاء منهم و المعجمین از اوست.

مهدی، فرزند مسمغان<sup>۱</sup> را با زینهار از قله عیرین فرود آورد، چون او را به ری آوردند، مهدی به ری بود. فرمود تا گردنش بزدند. چون رشید خلیفگی یافت و به ری آمد، خبر آن جا و آن بنا به او دادند. بدان جای شد تا به آن کوشک رسید و امر کرد تا بنا را خرد کنند و به مدینه السلام آرند. ارمایل، همین‌سان اسیران را رها همی کرد و در کوه غربی دهکده مندان جای همی داد. او را بر همین گونه حال سی سال بشد.

فریدون را چنان پیش آمد که بیوراسب را، در نیمه ماه مهر و روز مهر، به زندان کرد. این بود که آن روز را جشن مهرگان ساخت.

**گویند:** قد فریدون نه نیزه بوده است و به آرش او هر یک نیزه سه آرش بوده است و پشتش سه نیزه بوده است و پهنای سینه‌اش چهار نیزه و دور کمرش دو نیزه.

**محمد بن ابراهیم گوید:** به روزگار مأمون، در طبرستان، در خدمت موسی ابن حفص تبری بودم. روزی یکی از سرهنگان مأمون<sup>۲</sup> نزد وی آمد. مأمون او را امر کرده بود تا با موسی فرزند حفص به جایگاه بیوراسب در دهکده آهنگران روند و این به سال ۲۱۷ بود و از کار و سرگذشت او آگهی یابند و درستی این داستان روشن کنند.

**محمد فرزند ابراهیم گوید:** به دهکده آهنگران شدیم، چون نزدیک آن کوه رسیدیم که بیوراسب در آن بیود، گرگ‌هایی دیدیم به کلانی استر و پرندگانی چونان شتر مرغ، به اندازه و شکل گوساله. قله کوه را نگرستیم که در برف پوشیده بود و کرم‌هایی چونان ساقه درخت خرما از آن برف به سوی دامنه پایین می‌آمدند. آن مرغان بر آن‌ها می‌جستند و فروشان می‌دادند. سرانجام به قله کوه راه نبردیم و چگونگی‌هایش را ندانستیم. در این میان، کهنسال مردی پیش جست و چرای آمدن ما را بدان کوه باز جست. داستان خویش به او گفتیم. در آنجا بر روی کوه بس دکان بود. در آن دکان‌ها، گرداگرد قله، آهنگرانی بودند، و چند تن دیگر، نائبان همی در کنارشان که تا از کار بختند کار از آنان بگیرند. اینان پیوسته و دمامد با پتک‌های خویش بر سندان‌ها می‌کوبیدند. و هنگام فرودآوردن پتک‌ها، و هماهنگ با ضربه آن‌ها، جمله‌هایی موزون زمزمه می‌کردند. در این کار، آنی سستی و درنگ نمی‌داشتند.

<sup>۱</sup> متن (برگه ۲۷۵): «ابن المصغان» که تعریب مسمغان (مهمغان) است.

<sup>۲</sup> با صد و پنجاه سوار، و با او نامه‌ای بود از مأمون که موسی بن حفص را امر کرده بود تا به جایگاه بیوراسب ... نسخه اصلی (ورق ۱۴۵، ب)

پیر را از این دکان‌ها پرسیدم، گفت: این آهن‌گران طلسم بیوراسب اند تا او بند خود نگشاید. او همواره بند و زنجیرهای خود بلیسد و آن‌ها را نازک کند. چون این پتک‌ها کوفته شود، زنجیرها به حال نخستین خود بازگردند. اگر خواهید بر این کار و سرگذشت این جانور بندی وقوف یابید، راه آن به شما بنمایم.

**سرهنگ گفت:** برای همین که گفתי بدین کوه آمده ایم. پیر نردبانی، که از چرم و پاره‌های آهن ساخته بودند، آورد و جوانان آن ده را گرد کرد، تا یکی از آنان بر آن نردبان بر آمد و از پای قله تا اندازه صد گز بالا شد، آن گاه در سوی شرقی قله، در طلوع گاه خورشید، حفره بزرگی نشان داد که بر آن، آستانه زبرین دری آهنین بود و روی آن، میخ‌های آهنینی زراندود. بر آن سر در، بر هر میخی، هزینه ساختن آن را، به فارسی، نوشته بودند. بالای سر در نیز نوشته‌ای بود و چنین می‌گفت که بر فراز قله هفت در آهنین دو اشکوبه است و بر هر اشکوبی چهار قفل است، بر روی هر یک از بازوان درها نوشته‌اند: او را پایانی است که بدان برسد و سر انجامی است که از آن در نگذرد، پس مبادا خلقی در صدد بازکردن هیچ یک از آن‌ها برآیند. نکند که از این جانور، آفتی به مردم اقلیم رسد که چاره نپذیرد. و راهیتان برای بازگرداندن آن نماند.

**موسا فرزند حفص گفت:** وایتان باد! جاننداری از هزارها سال همین گونه بی‌خوراک بزید؟

**آن پیر گفت:** خوراکی که از همان دیرین خورده است، در درونش طلسم شده است. آن خوراک در شکمش به حرکت در آید و به دهانش رسد، تا آن را پر کند، لیکن او بیرون دادن آن نتواند. این خوراک اوست. پس آن گاه همه از آن جای بازگشتند و کاری نکردند، تنها این سرگذشت را به مأمون نامه کردند. مأمون نوشت تا متعرض آن نشوند.

**مردی از بنی کلب گوید:** ضحاک، غیور و رشک‌بر بود. روزی به شکار رفت. فریدون میان سواران او آمد و بر خانه او دست یافت. چون ضحاک بازگشت، فریدون را در خانه خویش با زنان خویش دید. آتش رشک جاننش را به کام گرفت. بیهوش شد و از اسب فروافتاد. فریدون جست و او را بست. پس یکایک پیروان او را نیز بندی کرد. و این در روز مهر از ماه مهر بود. بدین گونه آن روز را جشن مهرگان کردند.

**فریدون، مسمغان را نیز دستگیر کرد و گفت:** تو بدترین کارگزاران ضحاک بودی. و تو همان کشتارگر مردمان، برای او، بودی. من چنانکه تو مردم را بکشتی تو را بکشم.

**مسمغان گفت:** من در این کار، آزمون خویش داده‌ام.

**فریدون گفت:** چیست آن؟ گفت: مرا فرمان داده بود، تا هر روز دو تن بکشم. من تنی می‌کشتم و تنی آزاد می‌کردم.  
**فریدون گفت:** آزادشدگان کجایند؟

**گفت:** سوار شو تا نشانشان دهم.

فریدون با او سوار شدند و رفتند تا بر فراز کوه‌های دیلم و شرز رسیدند. آن مردمان در آنجا زاد و رود کرده بودند.  
**گفت:** اینان همه آزادشدگان منند.

**فریدون گفت:** «وس ماناکته آزاد کردی» من پادشاهی آنان تو را دادم. و مملکت دنیاوند او را داد.

ضحاک همین سان شش ماه پیش او در بند بود. سپس به روز نوروز او را کشت.

**پارسیان گفتند:** امروز نوروز، یعنی روزگار را با روز نو آغاز کردیم. و آن را جشن کردند.

**قاسم فرزند سلیمان گوید:** ابجد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت، پادشاهان ستمکاری بودند.

**روزی قرشت در اندیشه فرورفت و گفت:** «تبارک الله أحسن الخالقین». خداوند او را به صورت اژدها در آورد<sup>۱</sup>. همو دارای

هفت سر است و در دنیاوند زندانی است. برخی از راویان براین باورند دارند که زندانی دنیاوند، صخر جنی است» که انگشتی

سلیمان بن داود بر بود. چون خداوند ملک سلیمان بازگردانید» سلیمان صخر را در دنیاوند به بند کرد. سروده:

او بدان چه فرعون و هامان و قارون در جهان داشتند، دست نیافت؛ بلکه او چون ضحاک است که بر مردمان خشم‌ها می‌گرفت و تو فریدونی.

**علی فرزند ربن [نویسنده فردوس الحکمة] آورده است:** مازیار گروهی از مردم دیلم و طبرستان را بدین کوه فرستاد، تا آن سرگذشت را معلوم کنند.

**روندگان گفتند:** مدت دو شبانروز و برخی از روز سوم، از آن، بالا رفته‌اند. قله آن را، با آن که از دور چون گنبدی مخروطی

شکل به چشم آید، دارای مساحتی دیده‌اند به اندازه سی جریب و بالای آن پر از ریگ است، بدان گونه که پا در آن فرومی‌رفته

است و بر آن، جنبنده‌ای ندیده‌اند. چه از بسیاری سرما و بادهای سخت توفنده پرنده و جانوری بدان فراز نرسد. نیز بر آن قله،

<sup>۱</sup> طبری، بخش ۱ ص ۲۰۳-۲۰۴

سی دهانه بدیده‌اند که از درون آن‌ها، دود گوگرد بیرون زند و بر دهانه آن‌ها گوگردی زرد چون زر بوده است. چند انبان از آن برای ما آورده بودند. ایشان می‌گفتند: کوه‌های اطراف را چون توده‌های خاک دیده‌اند و دریا نیز به اندازه نهری کوچک، با آن که میان کوه و دریا بیش از بیست فرسنگ فاصله است<sup>۱</sup>.

### اشکال العالم

کوه دماوند: کوهی است به غایت بلند بر همه کوه‌های مشرف، بر شکل قبه و از کوه‌های دیگر جدا، چنان که از زیر تا سر آن چهار فرسنگ.

آن را در میان بازار ری و در میان ولایت طبرستان و میان بیابان قومس می‌توان دید.

**در حکایات و افسانه‌ها آورده‌اند:** ضحاک را بند کردند در آن جاست و جادوان می‌روند از او سحر می‌آموزند.

و مقیم از بالای آن دودی می‌آید و گرداگرد سر آن گوگرد می‌شود.

در دیالمه و جبال هیچ کوهی بزرگتر و بلندتر از آن نیست<sup>۲</sup>.

### شاهنامه

**ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه گوید:**

همی تاختی تا دماوند کوه      کشان و دوان از پس اندر گروه

<sup>۱</sup> البلدان، ابن فقیه، ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی، با آوازۀ ابن فقیه (د: ۳۶۵ق)، تحقیق و تصحیح یوسف الهادی، انتشارات عالم‌الکتب، بیروت، ۱۴۱۶ق. مختصر البلدان، ابن فقیه، ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی، با آوازۀ ابن فقیه (د: ۳۶۵ق)، تحقیق و تصحیح محمد رضا حکیمی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۹خ، برگه ۱۸۰ - ۱۸۱.

<sup>۲</sup> اشکال العالم (نگارش: ۳۶۵ق)، ابوالقاسم فرزند احمد جیهانی، ترجمۀ علی فرزند عبدالسلام کاتب (ترجمه: پیرامون ۶۱۶ق)، مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، تهران، ۱۳۶۸خ، ۳۳۱ برگه. نک: برگه ۱۴۷.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

۱۳

که این بسته را تا دماوند کوه ببر همچنان تازیان بی‌گروه<sup>۱</sup>

## احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم

مقدسی<sup>۲</sup> (د: ۴۲۰ق) گوید: کوه دماوند [نهاوند] که [بلند] و سخت دست نارسیدنی است و از پنجاه فرسنگی دیده می‌شود.

شنیدم می‌گفتند: هیچ کس توانائی رسیدن ببالایش را ندارد<sup>۳</sup>.

## سفرنامه ناصر خسرو

ناصر خسرو<sup>۴</sup> (د: ۴۸۱ق) گوید: دماوند (کوه): بلندترین قله سلسله جبال البرز به ارتفاع ۵۵۵۰ گز به فاصله هشتاد هزار گزی شمال شرقی ری با قله مخروطی پوشیده از برف و حدود هفتاد دهانه آتشفشانی و چشمه‌های آب گرم در دامنه‌های آن است.

گویند: چاهی بر سر دماوند است که نوشادر و کبریت [گوگرد] از آن گیرند. در روایات داستانی این کوه محل زندان ضحاک است.

<sup>۱</sup> شاهنامه، فردوسی، چ حمیدیان ج ۱، ۵۴ و ۷۷، ش ۴۸ و ۴۶۲.

<sup>۲</sup> شمس‌الدین ابوعبدالله محمد فرزند احمد فرزند ابوبکر بناء شامی مقدسی (د: ۴۲۰ق) کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم را در سال ۳۷۵ق نوشت و دکتر علینقی منزوی به سال ۱۳۷۰خ به پارسی برگرداند.

<sup>۳</sup> احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، مقدسی، ابوعبدالله محمد فرزند احمد (۳۳۶ - ۳۸۰ق)، برگردان علی‌نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)، شرکت مؤلفان و مترجمان، تهران، ۱۳۶۱خ، ج ۲، ۵۹۶.

<sup>۴</sup> حمیدالدین ناصر فرزند خسرو قبادیانی مروزی، حجت خراسان (۳۹۴ - ۴۸۱ق) که در قبادیان مرو زاده و در یمگان بدخشان چشم از جهان فرو بست.

دکتر محمد ابراهیم ذاکر

**دماوند (کوه):** بلندترین قله سلسله جبال البرز به ارتفاع ۵۵۵۰ گز به فاصله هشتاد هزار گزی شمال شرقی تهران با قله مخروطی پوشیده از برف و حدود هفتاد دهانه آتشفشانی و چشمه‌های آب گرم در دامنه‌ها. در روایات داستانی این کوه محل زندان ضحاک است.<sup>۱</sup>

### معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع

**ابوعبید بکری<sup>۲</sup> (د: ۴۸۷ق)** گوید: دناوند با حرکت پیش حرف نخست و سکون دومی یادشده است. حربی این جایگاه را در باب دنب آورده است.

**حربی گوید:** روایتی است که این را شهر جادو و جادوگری می‌دانند و در کوه آن جادوگری بزرگ به بند کشیده شده است. گویند: در آخر زمان، وی از بند می‌رهد و از زندان می‌گریزد و همراه و یاور دجال می‌گردد و جادوگری را بدو آموزش می‌دهد و مراحل آن را برایش انجام می‌دهد.

**گوید:** مردم در هنگام آواخوانی آن، حرف «ب» را به «ی» دگرگون می‌سازند و آن را دنیاوند می‌خوانند<sup>۳</sup>

### معجم البلدان

**یاقوت حموی<sup>۴</sup> (د: ۶۲۶ق)** گوید:

<sup>۱</sup> سفرنامه ناصر خسرو، برگه ۲۳۹. سفرنامه ناصر خسرو، ابومعین ناصر فرزند خسرو فرزند حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو (۳۹۴ - ۴۸۱ق)، کتابفروشی محمودی، تهران، چ ۱۳۳۵ خ / ۱۹۵۶م.

<sup>۲</sup> ابوعبید عبدالله فرزند ابومصعب عبدالعزیز فرزند ابوزید محمد فرزند ایوب فرزند عمرو بکری اندلسی (د: ۴۸۷ق) از خاندان بکر بن وائل صلیبیه است. او از فرهنگ‌وران و واژه‌شناسان بزرگ اندلسی است که نویسنده کتاب معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع می‌باشد.

<sup>۳</sup> معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع، ابوعبید عبدالله فرزند ابومصعب عبدالعزیز فرزند ابوزید محمد فرزند ایوب فرزند عمرو بکری اندلسی (د: ۴۸۷ق)، ج ۲، ۵۵۸.

<sup>۴</sup> شهاب‌الدین ابوعبدالله (ابوالدّری) یاقوت (یعقوب) فرزند عبدالله رومی تبار حموی زادگاه ساکن بغداد در گذشته در حلب (۵۷۴ - ۶۲۶) نویسنده کتاب معجم البلدان، برگردان دکتر علینقی منزوی، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۱خ.

دماوند<sup>۱</sup> لهجه‌ای از «دنباوند» و «دباوند» کوهی است نزدیک ری و خوره‌ای منسوب بدان است.

دنباوند با بای تك نقطه به الف کشیده و «واو» و نون و دال ساکن پایانی. نام کوهی در بخش‌های ری که در دباوند یاد شد. دنباوند در اقلیم چهارم است در درازای جغرافیایی هفتاد و پنج درجه و نیم و در عرض جغرافیایی سی و هفت درجه و یک چهارم.

دنباوند نیز کوهی به کرمان<sup>۲</sup> است که آن را در شهری به نام دمندان یاد کرده‌ام درباره آن کوه که در ری است.

**ابن کلبی گوید:** از آتش دنباوند گویند که فریدون پسر اثفیان اصفهانی هنگامی که بر ضحاک بیوراسب چیره شد و او را بگرفت خواست «ارمایل» را که نبطی و از اهل «زاب» بود و نزد ضحاک آشپزی می‌کرد و از هر دو غلام یکی را سر می‌برید و یکی را علامت بردگی بر گردنش زده و نگاه می‌داشت و برای کارها به مغاره می‌برد که میان قصران و خوی است و گوسفندی را سر بریده و گوشت آن را با گوشت آن غلام در می‌آمیخت.

چون افریدون خواست او را بکشد گفت ای پادشاه سزای این کار هست و پادشاه را به مغاره برد و کار خود را به او نشان داد و افریدون آن را پذیرفت، ولی پس از آن دوباره خیال قتل او را کرد، پس به او گفت باید برای من خوراکی بپزی که سبزی و گوشت نداشته باشد و او از دنبه گوسفندان خوراکی برای او ساخت و این هنگامی بود که در دنباوند می‌زیست و ضحاک را در آن جا زندانی کرده بود. پس افریدون را خوش آمد و گفت دنباوندی (دنبه را یافتی) و از چنگ من رها شدی.

<sup>۱</sup> نک: تقویم البلدان ابوالفدا، پژوهش آیتی، برگه ۴۸۸ - ۴۸۹، لسترنج، برگه ۳۹۶؛ و احسن التقاسیم، برگردان منزوی، ۵۷۲ - ۵۹۹، دماوند آواخوانی پارسی روز است. فردوسی گوید:

همی تاختی تا دماوند کوه ---- کشان و دوان از پس اندر گروه (شاهنامه، چاپ حمیدیان، ج ۱، برگه ۵۴ و ۷۷، شماره ۴۸، ۴۶۲)

<sup>۲</sup> دمندان شهری بزرگ و گسترده در کرمان است با کان‌های گوناگون بسیار، معدن آهن و مس و زر و نقره و نوشادر و توتیا. کان‌های آن درکوهی است به نام «دنباوند» به ارتفاع سه فرسنگ نزدیک شهری است که آن را حواشیر [جواشیر، ج ۴، ۲۶۵ س ۱۳، و خواش (بلدان، فقیه. پژوهش مسعود، ۲۰)] خوانند که با شهر هفت فرسنگ فاصله دارد. در این کوه غاری بزرگ و تاریک است که از آن صداهای شرشر آب به گوش می‌رسد و بخاری هم چون دود از آن بر می‌آید و به پیرامون آن می‌چسبد. به طوری که مردم شهر هر یک ماه یا دو ماه می‌آیند و دوده‌ها را کنده و می‌برند. دولت گروهی را برای نگاهبانی آن جا گماشته است و یک پنجم در آمد آن را بر می‌دارد و چهار پنجم دیگر را مردم میان خود تقسیم کرده‌اند و این همان نوشادری است که به شهرهای دیگر صادر می‌شود. اینها را من از کتاب ابن فقیه آورده‌ام (معجم البلدان، برگردان منزوی، ج ۲، ۳۹۰).

سپس افریدون گفت: ای ارمایل من کله کوه را به اقطاع تو دادم، و این غلامان مهر خورده را به تو بخشیدم، و تو سرور ایشان خواهی بود، پس سرزمینی که این گروه در آن یافت شدند «دشت پی» نامیده شد. پس «دست بی» خوره معروف میان ری و همدان و قزوین، از این نام گرفت.

و در رساله‌ای که مسعر پسر مهلهل نگاشته و در آن سفرنامه خود را آورده، می‌گوید: دنیاوند کوهی است بلند سر به فلک کشیده، که بالای آن هیچگاه در زمستان و تابستان از برف و یخ تهی نباشد، و هیچ کس نمی‌تواند به قله آن برسد؛ یا بدان نزدیک شود، و آن را کوه بیوراسب نیز می‌نامند.

مردم آن را از «مرج قلعه» و از گردنه‌های همدان می‌بینند.

کسی که از ری بنگرد آن را بالای سر خود می‌بیند با آن که فاصله میان آن دو، دو؛ یا سه فرسنگ است.

دیگران چنین می‌پندارند که افریدون پادشاه، بیوراسب را در آن جا زندانی کرده است. همواره دودی از يك غار آن کوه بر می‌خیزد که توده مردم می‌گویند آن نفس ضحاک است. و از این رو برخی در آن غار آتش نیز می‌بینند و گویند که آن آتش، چشمان اوست. و همواره زوزه‌های ضحاک از آن غار شنیده می‌شود.

من (مسعر مهلهل) داستان را باور کرده بر کوه بر شدم و با رنج بسیار و با به خطر انداختن خود تا نیمه راه رسیدم و گمان نمی‌کنم کسی از آن جا که من رسیدم بالاتر رفته باشد؛ بلکه هیچ انسان بدان جا نرسیده است. از آن جا که نگاه می‌کردم چشمم به چشمه‌ای گوگرد افتاد، که دورادور آن را گوگرد منجمد شده پر کرده بود. و هرگاه آفتاب طلوع می‌کرد از درون دهانه آن آتشی دیده می‌شد و در کنار آن جویی به درون کوه روان بود. بادهای گوناگون بر این کوه می‌وزد و صداهای ناهنجار با آهنگ‌های موزون به گوش می‌رسد، که گاهی صدای شیهه اسب و گاه مانند عرعر خر، و گاه مانند صدای انسان دور به گوش فرا می‌رسد. آدمی آن را به صورت صدای بلند می‌شنود، لیکن از آن چیزی نمی‌فهمد. آدمی چنین می‌اندیشد که صدای خیالی است و زمزمه انسانی.

آن دود که می‌پندارند نفس ضحاک است همان بخار گوگرد است که از آن دهانه بیرون می‌آید و این گمان درست است. من در برخی از دره‌های این کوه آثار ساختمانی بس کهن دیدم که گرداگرد آن ایوانهایی بود که گویا بیلاق پادشاهان ساسانی بوده است.

مردم این بخش گویند هرگاه مورچگان دانه‌ای به نیش کشیده می‌برند نشان آن است که در این سال قحطی و خشکی خواهد شد و اگر باران فراوان بیارد و زیان رساند و بخواهند بریده شود مقداری شیر بز بر آتش فرو ریزند، پس باران بند آید. من (مسعر) این را آزمایش کرده‌ام و سخن ایشان را درست یافتم. و هیچ کس کله این کوه را خالی از برف ندیده است، مگر آن که در آن سال فتنه و آشوب و خونریزی بسیار در آن سوی که خشکیده و بی‌برف شده است روی دهد و این نشانه‌ها درست و مورد پذیرش همگان است. نزدیک این کوه معدن سرمه رازی و مرداسنگ (مرتک- سنگ جوش خورده) و سرب و زاج است. نزدیک به این را علی فرزند زین وزیر مازیار تبری که حکیمی دانشمند است و نگاشته‌ها دارد و در هنرهای گوناگون دست داشت، چیزی نزدیک به داستان «مسعر» را آورده و گوید: گروهی از مردم طبرستان را به کوه دماوند فرستادم و آن کوهی بلند و سر به فلک کشیده است که از صد فرسنگ دیده می‌شود و بر کله آن همیشه برف مانند ابر متراکم در زمستان و تابستان می‌ماند. و از زیر آن رودخانه‌ای زرد به رنگ کبریت بیرون می‌آید که عوام آن را پیشاب بیوراسب دانند. کسانی را که به آن جا فرستادیم و پنج شبانه روز از آن بالا رفتند برای ما نقل کردند که کله کوه مساحتی نزدیک صد جریب دارد.

هنگامی که انسان از پایین که نگاه می‌کند آن را یک مخروط تیز کله می‌بیند.

**ایشان می‌گفتند:** در بالای کله کوه شنزاری است که پای آدمی در آن فرو می‌رود و ما در آنجا هیچ جانور و جنبنده ندیدیم و هیچ پرنده‌ای به کله کوه نمی‌رسد. سرما در آن جا سخت و باد بسیار سنگین و همیشه طوفانی است. ایشان گودال‌های سر کوه را شمرده هفتاد غار در آن جا دیده‌اند که از آن‌ها دود گوگرد بیرون می‌آید، و این که مردی از اهل آن منطقه همراه ایشان بود و راهنمایی می‌کرد.

**او می‌گفت:** این دود نفس بیوراسب است و در پیرامون هر گودال مقداری گوگرد زرد طلایی رنگ گرد آمده است که اندکی از آن را برای ما آوردند و ما آن را دیدیم.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

می‌گفتند: از بالا همه کوه‌های پیرامون آن هم‌چون تپه‌های کوتاه بنظر می‌آمد و دریا هم‌چون نهر کوچکی دیده می‌شد و از دریا تا آن جا نزدیک بیست فرسنگ راه است.<sup>۱</sup>

دباوند [دیادو] با نون ساکن با دال بی‌نقطه پایانی و گاهی آن را دباوند نیز نامند که ن پیش از ب آمده باشد و گاه آن را دماوند با م گویند. نام خوره‌ای از خوره‌های ری میان آن جا و طبرستان است. باغ‌های میوه و روستاهای آباد و چشمه‌های فراوان دارد. در میان کوهستان این خوره کوهی است بسیار بلند هم‌چون گنبدی گرد و من در همه جهان کوهی بلندتر از آن ندیده‌ام که از همه کوه‌های پیرامونش سر برآورده و آن‌ها را هم‌چون دشتی در پای خود نهاده باشد. بینندگان از راه‌هایی که چند روز فاصله دارد آن را می‌بینند.

برف بر روی آن زمستان و تابستان مانند تخم مرغی سفید باقی می‌ماند. ایرانیان درباره آن، خرافات و داستان‌هایی شگفت‌انگیز دارند. می‌خواستیم مقداری از آن‌ها را در این جا بیاورم، ولی از تمسخر خواننده پرهیز کردم. ایشان می‌پندارند هنگامی که پادشاه افریدون، بیوراسف خونخوار را دستگیر کرد و به گونه‌ای شگفت‌انگیز به زنجیر کشید او را در این کوه زندانی کرد و در بند نهاد و او تا کنون در آنجا زنده است.

هیچ‌کس نمی‌تواند تا قله این کوه بالا رود. تا او را ببیند. دودی از کله این کوه بالا می‌آید و به آسمان می‌رود و آن نفس‌های بیوراسف است و دو نگهبان با تخم‌اق بر سندان‌هایی که پیرامون او نهاده شده، می‌کوبند و از این دست خرافات که همه آن‌ها را نمی‌آورم و اندکی از آن را در واژه دباوند خواهم آورد.

گویند: یکی از تابعان معروف پیامبر در آنجا زاده شد که انس فرزند مالک را دیده است، ولی چیزی از وی روایت نکرده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> معجم البلدان، ترجمه منزوی، ج ۲، ۴۰۳-۴۰۵.

<sup>۲</sup> معجم البلدان، برگردان منزوی، ج ۲، ۵۴۵.

دماوند<sup>۱</sup> [د و] لهجه‌ای از «دببوند» و «دببوند» می‌باشد و آن کوهی است نزدیک ری و خوره‌ای منسوب بدان است.<sup>۲</sup> دببوند<sup>۳</sup> با بای تک نقطه به الف کشیده و «واو» و نون و دال ساکن پاینن. نام کوهی در بخش‌های ری که در دببوند یاد شد. دببوند در اقلیم چهارم است در درازای جغرافیایی هفتاد و پنج درجه و نیم و در عرض جغرافیایی سی و هفت درجه و یک چهارم.

### ابن کلبی

**ابن کلبی درباره آن کوه که در ری است گوید:** از آتش دببوند گویند که فریدون پسر ائفیان اصفهانی هنگامی که بر ضحاک بیوراسب چیره شد و او را بگرفت خواست «ارمایل» را که نبطی و از اهل «زاب» بود و نزد ضحاک آشپزی می‌کرد و از هر دو غلام یکی را سر می‌برید و یکی را علامت بردگی بر گردنش زده و نگاه می‌داشت و برای کارها به مغاره می‌برد که میان قصران و خوی است و گوسفندی را سر بریده و گوشت آن را با گوشت آن غلام در می‌آمیخت.

**چون افریدون خواست او را بکشد گفت:** ای پادشاه! سرّی در این کار هست و پادشاه را به مغاره برد و کار خود را به او نشان داد و افریدون آن را پذیرفت، ولی پس از آن دوباره خیال قتل او را کرد.

**او را گفت:** باید برای من خوراکی بپزی که سبزی و گوشت نداشته باشد و او از دنبه گوسفندان خوراکی برای او ساخت و این هنگامی بود که در دببوند می‌زیست و ضحاک را در آنجا زندانی کرده بود. پس افریدون را خوش آمد و گفت: دببوندی [دنبه را یافتی] و از چنگ من رها شدی.

<sup>۱</sup> نك: ← تقویم ابوالفدا، پژوهش آیتی، ۴۸۸-۴۸۹، لسترنج، ۳۹۶ و احسن التقاسیم، برگردان منزوی، ۵۷۲ تا ۵۹۹. دماوند تلفظ فارسی امروز است، فردوسی چنین می‌سراید:

همی تاختی تا دماوند کوه ---- کشان و دوان از پس اندر گروه

که این بسته را تا دماوند کوه --- بیر هم چنان تازیان بی گروه (شاهنامه، چ حمیدیان، ج ۱، ۵۴ و ۷۷ ش ۴۸ - ۴۶۲).

<sup>۲</sup> معجم البلدان، برگردان منزوی، ج ۲، ۵۸۶.

<sup>۳</sup> نك: ← قزوینی. آثارع، ۲۹۳، پژوهش جهانگیر، ۲۴۹، مراد، ج ۱، ۲۴۱، لسترنج، ۳۹۶. از مقدسی احسن التقاسیم، برگردان منزوی، ۳۸۴ تا

سپس افریدون گفت: ای ارماییل من کله کوه را به اقطاع تو دادم و این غلامان مهر خورده را به تو بخشیدم، و تو سرور ایشان خواهی بود، پس سرزمینی که این گروه در آن یافت شدند «دشت پی» نامیده شد، پس «دست بی» خوره معروف میان ری و همدان و قزوین، از این نام گرفت و در رساله‌ای که مسعر فرزند مهلهل نگاشته و در آن سفر نامه خود را آورده است می‌گوید: دناوند کوهی است بلند سر به فلک کشیده، که بالای آن هیچگاه در زمستان و تابستان از برف و یخ تهی نباشد، و هیچ کس نمی‌تواند به قله آن برسد یا بدان نزدیک شود، و آن را کوه بیوراسب نیز می‌نامند. مردم آن را از «مرج قلعه» و از گردنه‌های همدان می‌بینند. کسی که از ری بنگرد آن را بالای سر خود می‌بیند با آن که فاصله میان آن دو، دو یا سه فرسنگ است. تودهٔ مردم پندارند که سلیمان فرزند داوود پیامبر دیوی از دیوان را در آنجا زندانی کرد که «صخر مارد» لقب داشت.

دیگران چنین می‌پندارند که افریدون پادشاه، بیوراسب را در آن جا زندانی کرده است. همواره دودی از یک غار آن کوه برمی‌خیزد که توده مردم می‌گویند آن نفس ضحاک است و از این رو، برخی در آن غار آتش نیز می‌بینند و گویند که آن آتش چشمان اوست. و همواره زوزه‌های ضحاک از آن غار شنیده می‌شود.

و من [مسعر فرزند مهلهل] این داستان را باور کرده بر کوه برشدم و با رنج بسیار و با به خطر انداختن خود تا نیمه راه رسیدم و گمان نمی‌کنم کسی از آنجا که من رسیدم بالاتر رفته باشد؛ بلکه پای هیچ انسانی بدانجا نرسیده است. از آنجا که نگاه می‌کردم، چشمم به چشمه‌ای گوگردی افتاد که دورادور آن را گوگرد خشک شده پرکرده بود و هرگاه آفتاب بالا می‌آمد از درون دهانهٔ آن آتشی بیرون می‌زد و در کنار آن جویی به درون کوه روان بود. بادهای گوناگون بر این کوه می‌وزد و صداهای ناهنجار با آهنگ‌های موزون به گوش می‌رسد که گاهی صدای شیهه اسب و گاهی همانند عرعر خر و زمانی مانند آوای آدمی از راه دور به گوش فرامی‌رسید و آدمی آن را به صورت صدای بلند می‌شنود، لیکن از آن چیزی نمی‌فهمید. آدمی چنین می‌اندیشد که صدای خیالی و زمزمهٔ انسانی است.

آن دود که می‌پندارند، نفس ضحاک است، همان بخار گوگرد می‌باشد که از آن دهانه بیرون می‌آید و این گمان درست است. من در برخی از دره‌های این کوه، آثار ساختمانی بس کهن دیدم که گرداگرد آن ایوان‌هایی بود که گویا بیلاق پادشاهان ساسانی بوده است.

**بومیان این جا گویند:** هرگاه مورچگان دانه‌ای به نیش کشیده، ببرند، نشان آن است که در این سال قحطی و خشکی خواهد شد و اگر باران فراوان بیارد و زیان رساند و بخواهند بریده شود مقداری شیر بز بر آتش فروریزند، پس باران بند خواهد آمد و من [مسعر] این را آزمایش کرده‌ام و سخن ایشان را درست یافتم.

هیچ کس قلّه این کوه را خالی از برف ندیده است، مگر آن که در آن سال فتنه و آشوب و خونریزی بسیار در آن سوی که خشکیده و بی‌برف شده است، روی خواهد داد و این نشانه‌ها درست و مورد پذیرش همگان است. نزدیک این کوه کان سرمه رازی و مرداسنگ [مرتک، سنگ جوش خورده] و سرب و زاگ است.

نزدیک به این را علی فرزند زین<sup>۱</sup> وزیر مازیار تبری<sup>۲</sup> که حکیمی دانشمند است و نگاشته‌ها دارد و در هنرهای گوناگون دست داشت، چیزی نزدیک به داستان مسعر را آورده و گوید: گروهی از مردم طبرستان را به کوه دماوند فرستادم و آن کوهی بلند و سر به فلک کشیده است که از صد فرسنگ دیده می‌شود و بر قلّه آن همیشه برف مانند ابر متراکم در زمستان و تابستان می‌ماند. و از زیر آن رودخانه‌ای زرد به رنگ کبریت بیرون می‌آید که عوام آن را پیشاب بیوراسب دانند. کسانی را که به آن جا فرستادیم و پنج شبانه روز از آن بالا رفتند و پس از فرود برای ما گفتند: قلّه کوه مساحتی نزدیک صد جریب دارد، در صورتی که انسان از پایین که نگاه می‌کند آن را یک مخروط تیزکله می‌بیند.

**ایشان می‌گفتند:** بالای قلّه کوه شنزاری است که پای آدمی در آن فرومی‌رود و ما در آن جا هیچ جانور و جنبنده ندیدیم و هیچ پرنده‌ای به قلّه کوه نمی‌رسید. سرما در آنجا سخت و باد بسیار سنگین و همیشه طوفانی است. ایشان گودال‌های سر کوه را شمرده، هفتاد غار در آنجا دیده‌اند که از آن‌ها دود گوگرد بیرون می‌آید و این که مردی از بومیان آن جا همراه ایشان بود و گروه را راهنمایی می‌کرد.

**او می‌گفت:** این دود نفس بیوراسب است. پیرامون هر گودال مقداری گوگرد زرد طلایی رنگ گردآمده است که اندکی از آن را برای ما آوردند و ما آن را دیدیم.

<sup>۱</sup> یاقوت در این جا نام علی فرزند سهل ربن تبری (ز: ۲۳۶ق) را به نادرستی علی فرزند زین یاد کرده است.

<sup>۲</sup> مازیار فرزند قارن تبری (ک: ۲۲۴ق) سردار آزاده ایرانی است که به دست معتصم عباسی (د: ۲۲۷ق) کشته شد.

ایشان می‌گفتند: از بالا، همه کوه‌های پیرامون آن هم‌چون تپه‌های کوتاه به نظر می‌آمد و دریا هم‌چون نهر کوچکی دیده می‌شد و از دریا تا آنجا نزدیک به بیست فرسنگ راه است.

دنباوند از گشوده‌های سعید فرزند عاص به روزگار عثمان است که چون به ولایت کوفه نشست به سوی دماوند رفت و آنجا را با رویان در سال ۲۹ یا ۳۰ بگشود و چون خبر به عثمان فرزند عفان (ک: ۳۵ق) رسید که ابن ذوحبکه نه‌دی<sup>۱</sup> بیماری‌ها را درمان می‌کند [منظور پزشک شده است]. خلیفه برای ولید فرزند عقبه فرماندار کوفه پیام فرستاد که از ابن ذوحبکه نه‌دی بپرسد، اگر او به این گناه خستوان شد او را با شلاق تنبیه کند و به دنباوند تبعید نماید. ولید نیز همین پرسش را از ابن ذوحبکه نمود، او اعتراف نمود پس او را به دنباوند تبعید کرد تا آن که سعید به فرمانداری کوفه نشست، پس دستور داد ابن ذوحبکه<sup>۲</sup> را بازگردانند و بماند تا از سران شورش کننده بر ضد عثمان شد، پس ذو حبکه چنین سرود:

لعمری إن اطردتني ما إلى الّذي ----- طمعت به من سقطتي لسبيل  
رجوت رجوعي يابن أروي و رجعتي ----- إلى الحقّ دهرأ غال حلمك غول  
و انّ اغترابي في البلاد و جفوتي ----- و شتمي في ذات الاله قليل  
و انّ دعائي كلّ يوم و ليلّة ----- عليك بدنباوند كم لطويــــل

**برگردان:** به جان خودم تو که مرا راندی از آن چه بدان امید بسته بودم و راه را بر من بستی باز هم امیدوارم که باز گردم و به حق خود برسم زیرا که حلم تو را بزرگتر از گناه خود می‌دانم. در بدری من در کشور و بدگویی که از من شد اندک بود اکنون دعای روز و شب من در دنباوند شما ادامه دارد. این چهار بیت در تاریخ طبری، ج ۱، ۳۰۳۳ با اندکی دگرگونی دیده می‌شود.

<sup>۱</sup> ابن ذوحبکه نه‌دی یکی از تازیان است که در یورش‌ها به ایران آمده و توانسته بود تا اندازه‌ای پزشکی ساده را از ایرانیان بیاموزد، چون گزارش به عثمان خلیفه عرب در مدینه رسید، دستور داد تا او را شلاق زدند و به اتفاق همکار و هم‌عقیده اش مالک فرزند عبدالله به دماوند تبعید شدند، تا مدتی با ساحران آن جا [چون در آن زمان دماوند نزد عربان چنین شهرت داشت] از سرمای دماوند رنج ببرد (تاریخ طبری، ج ۱، ۲۹۰۸ و ۳۰۳۲ تا ۳۰۳۴).

<sup>۲</sup> نام ابن ذوحبکه تنها در این جا دیده می‌شود (فهرست وستنفلد معجم البلدان، ج ۶، ۳۷۴).

بحتری در ستایش معتزبالله<sup>۱</sup> چنین می‌سراید:

فمازلت حتى أذعن الشرق عنوه ----- و دانت على ضغن أعالي المغارب  
جیوش ملآن الأرض حتى تركنها ----- و ما في اقاصيها مفرّ لهـارب  
مددن وراء الكوكبي عـجابه ----- أرته نهارا طالعات الكواكب  
و زعزن دنباوند من كلّ وجهة ----- و كان وقورا مطمئنّ الجوانب

**برگردان:** پیروز ماندی تا همه خاور زمین نیروی تو را پذیرفت و گردن‌های کشیده باختر زمین برای تو خم شد و سپاهیان تو زمین را فراگرفته‌اند تا آن جا که راهی برای گریز کسی نماند و در پیگرد کوبی چنان گرد و خاکی راه انداختند که از تاریکی در روز ستاره‌ها پیدا شد این سپاه کوه دماوند استوار و پابرجا را به لرزه در آورد (معجم البلدان، برگردان منزوی، ج ۲، ۶۰۷-۶۱۰).

## آثار البلاد و أخبار العباد

زکریا قزوینی<sup>۲</sup>

**استوناوند:** قلعه مشهوری است در کوه دماوند. صاحب آثار البلاد دماوند را دنباوند نوشته است. سه هزار سال است که آن قلعه را ساخته‌اند و به قهر و غلبه، هرگز مفتوح نشده، مگر در زمانی که پسر خوارزمشاه در آن جا متحصن گردید، نام او رکن‌الدین، در سنه ششصد و شانزده هجری.

**و گویند** که به پسر خوارزمشاه گفتند که قلعه اردهن، حصین‌تر از قلعه استوناوند است و او قبول نکرده در استوناوند متحصن گردید. لشکر تاتار، او را محاصره نمودند و هیمة بسیار در گرد قلعه استوناوند جمع کرده آتش بر همه زدند. سنگ‌های قلعه از حرارت آتش، ریخته شده دیوار قلعه فرو ریخت. و پسر خوارزمشاه چندان جنگ کرد تا کشته شد. کوه دماوند نیز در ولایت جبال است نزدیک به ولایت ری، بسیار بلند و مرتفع می‌باشد، به قله او، نتوان رفت.

<sup>۱</sup> خلیفه سیزدهم عباسی (۲۵۱-۲۴۸).

<sup>۲</sup> آثار البلاد و أخبار العباد، قزوینی، زکریا فرزند محمد، جهانگیرمیرزا، به کوشش محدث، هاشم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳خ.

**مسعر فرزند مهلهل گوید** که همه وقت برف در قله آن کوه می‌باشد چه زمستان و چه تابستان، و از همدان دیده شود، و چندان بلند است که ما بین ری و کوه دماوند با وجود اینکه دو فرسنگ راه است چنان به گمان و به نظر بیننده می‌آید که گویا مشرف به ری است. مسعر گوید که تا نصف کوه دماوند به مشقت بسیار بالا رفتم.

پس به چشمه‌ای رسیدم که آبش بوی کبریت می‌داد و در کنار چشمه، کبریت زیاد ریخته شده بود. چون آفتاب بر آن چشمه تابیدی همچون آتش زبانه زدی و دود از او بالا شدی. باز مسعر بن مهلهل گوید که چون مورچگان در نواحی دماوند آغاز گندم کشیدن کنند و سعی بسیار در آن عمل نمایند اهل نواحی گویند که سال قحط خواهد آمد و اگر باران بسیار در آن نواحی بارد که مردم به زحمت افتند شیر بز را به آتش ریزند، چون بخار او، مرتفع شود باران منقطع گردد. مسعر گوید که من، این را مکرر تجربه کرده‌ام. باز اهل این نواحی گویند که تجربه کرده‌ایم اگر یک طرف قله این کوه برف داشته باشد و یک طرف دیگر اتفاقاً برف نداشته باشد از آن طرفی که برف نیست لشکر آید و خون بسیار ریخته شود. و در نزدیک این کوه، معدن کحل «۱» و مرتك «۲» و سرب و زاج می‌باشد.

محمد بن ابراهیم ضراب گوید که برای بیرون آوردن کبریت احمر از معدن دماوند، میله‌های آهن ساختم و هر نوع تدبیر کردم ممکن نشد زیرا از شدت حرارت، آهن چون نزدیک آنجا رسد آب می‌شود. گویند که بعضی از اهل خراسان به تدبیر، کبریت از آنجا بیرون آورده‌اند.

**علی بن رزین<sup>۱</sup> گوید:** با بعضی اتفاق نموده، عازم صعود قله دماوند شدیم و از زیر قله، نهر آبی زرد دیدیم که بیرون می‌آید و بوی کبریت می‌دهد. در پنج شبانه‌روز به زحمت تمام، بالا رفتیم و به قله کوه رسیدیم. قله کوه، صد جریب مساحت داشت و ریگزار بود که قدم فرو رفتی و مرغ به قله او نرسیدی. و سرما در آن جا شدید بود. و هفتاد روزنه در قله کوه شمرده بودند که دود و کبریت از آن جا بیرون می‌آمده است و کبریت زرد مانند طلا در کنار این روزنه‌ها دیده بودند، قدری هم از آن کبریت همراه داشته بودند.

<sup>۱</sup> گویا ابوالحسن علی بن سهل ربن طبری نویسندهٔ فردوس الحکمة فی الطب است.

علی بن رزین گفته بود که از قله دماوند، دریای خزر را مانند نهری دیدم و کوه‌های بلند را مانند تلی. و میان دماوند و دریای خزر، بیست فرسنگ راه است.<sup>۱</sup>

کوه دماوند نیز در ولایت جبال است نزدیک به ولایت ری، بسیار بلند و مرتفع می‌باشد، به قله او، نتوان رفت.

**مسعر بن مهلهل گوید:** همه وقت برف در قله آن کوه می‌باشد چه زمستان و چه تابستان، و از همدان دیده شود، و چندان بلند است که ما بین ری و کوه دماوند با وجود اینکه دو فرسنگ راه است چنان به گمان و به نظر بیننده می‌آید که گویا مشرف به ری است.

**مسعر گوید:** تا نصف کوه دماوند به مشقت بسیار بالا رفتم.

پس به چشمه‌ای رسیدم که آبش بوی کبریت می‌داد و در کنار چشمه، کبریت زیاد ریخته شده بود. چون آفتاب بر آن چشمه تابیدی همچون آتش زبانه زدی و دود از او بالا شدی.

**مسعر بن مهلهل گوید:** چون مورچگان در نواحی دماوند آغاز گندم کشیدن کنند و سعی بسیار در آن عمل نمایند اهل نواحی گویند که سال قحط خواهد آمد و اگر باران بسیار در آن نواحی بارد که مردم به زحمت افتند شیر بز را به آتش ریزند، چون بخار او، مرتفع شود باران منقطع گردد.

**مسعر گوید:** من، این را مکرر تجربه کرده‌ام. باز اهل این نواحی گویند که تجربه کرده‌ایم اگر یک طرف قله این کوه برف داشته باشد و یک طرف دیگر اتفاقاً برف نداشته باشد از آن طرفی که برف نیست لشکر آید و خون بسیار ریخته شود و در نزدیک این کوه، معدن کحل<sup>۲</sup> و مرتک<sup>۳</sup> و سرب و زاج می‌باشد.

**محمد بن ابراهیم ضراب گوید:** برای بیرون آوردن کبریت احمر از معدن دماوند، میله‌های آهن ساختم و هر نوع تدبیر کردم ممکن نشد زیرا از شدت حرارت، آهن چون نزدیک آن جا رسد آب می‌شود.

**گویند:** بعضی از اهل خراسان به تدبیر، کبریت از آن جا بیرون آورده‌اند.

<sup>۱</sup> آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا قزوینی، ترجمهٔ میرزا جهانگیر، برگهٔ ۳۵۴.

<sup>۲</sup> کحل: سنگ سرمه.

<sup>۳</sup> مرتک: مردار سنگ.

**علی بن رزین گوید:** با بعضی اتفاق نموده، عازم صعود قله دماوند شدیم و از زیر قله، نهر آبی زرد دیدیم که بیرون می‌آید و بوی کبریت می‌دهد. در پنج شبانه‌روز به زحمت تمام، بالا رفتیم و به قله کوه رسیدیم.

قلهٔ کوه، صد جریب مساحت داشت و ریگزار بود که قدم فرو رفتی و مرغ به قله او نرسیدی. و سرما در آن جا شدید بود. و هفتاد روزنه در قله کوه شمرده بودند که دود و کبریت از آنجا بیرون می‌آمده است و کبریت زرد مانند طلا در کنار این روزنه‌ها دیده بودند، قدری هم از آن کبریت همراه داشته بودند.

**علی بن رزین گفته بود:** از قله دماوند، دریای خزر را مانند نهری دیدم و کوه‌های بلند را مانند تلی و میان دماوند و دریای خزر، بیست فرسنگ راه است.<sup>۱</sup>

### جغرافیای حافظ ابرو

**کوه دماوند:** در حد عمل ری است و این کوه دماوند از پنجاه فرسنگ و زیادت نیز می‌نماید. و بالای آن مثل قبه‌ای است و مشهور آن است که هیچکس بر ذروه آن نرسیده است و از کله آن مثل دودی دایم بر می‌آید. و آن در موضعی است که طول آن هفتاد و پنج درجه و نیم است و عرض (چهل و هفت درجه). و از دربند خزر چون کسی به جانب گیلانات و طبرستان روان شود و به میان دریا رسد، آن کوه قبل از همه کوه‌ها ظاهر شود.

**گویند:** از ساوه، آن متمیز است از جبال قارن که ذکر آن بیاید - این شاء الله وحده - و آن بر کوه‌هایی که گرداگرد آن است، مشرف باشد و بر حوالی آن دیده‌هاست. برف هرگز از کمر آن دور نشود. به وقتی که مؤلف این کتاب به پای آن کوه رسید، از مردم آن مواضع تفحص ارتفاع آن می‌کرد.

بعضی از مردم صاحب وقوف آن نواحی چنان تقریر کردند که پیاده جلد دو شب در میان کرده نزدیک به ذروه آن می‌رسد. و بالای آن فضایی دارد هموار. در میان آن مثل چاهی می‌نماید و دودی از آن بر می‌آید و در حوالی آن گوگرد جمع می‌شود و کسی نزدیک آن نمی‌تواند رفت از گرمی. و اگر به زحمت بسیار سنگی در آن اندازند، هوای آن چاه سنگ را بالا می‌اندازد - و العهدة علی الراوی -

<sup>۱</sup> آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا قزوینی، ترجمهٔ میرزا جهانگیر، برگهٔ ۴۰۸ - ۴۰۹.

کوه طبرستان: و آن را جبال قارن نیز خوانند و این کوه بر شرقی و جنوبی بحر خزر است و غربی کوه طبرستان به موضعی است که طول آن هفتاد و شش درجه و عرض سی و شش درجه، و شرقی آن به موضعی است که طول آن هشتاد و هشت درجه است و عرض سی و پنج درجه. و کوهی است بزرگ میان طبرستان و ری پیوسته تا میان بسطام و دامغان، و آن کوه را جبال قارن خوانند.<sup>۱</sup>

### حدود العالم من المشرق الى المغرب

ویمه<sup>۲</sup> و شلنبه: دو شهر از کارگزاری‌های پیرامون کوه دماوند هستند که تابستان و زمستان بسیار سرد دارند و از این کوه آهن به دست می‌آید.<sup>۳</sup>

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

<sup>۱</sup> جغرافیای حافظ ابرو، ج ۱، ۱۹۲-۱۹۳.

<sup>۲</sup> متن: ویمه. شاید همان روستای رینه باشد که یکی از اتراق‌ها و آسایشگاه‌های کوهنوردان برای بالارفتن از کوه دماوند و دست‌یابی به قله است.

<sup>۳</sup> حدود العالم من المشرق إلى المغرب، نویسنده ناشناس (سده ۴هـ)، الدارالثقافية للنشر، پژوهش هادی، یوسف، قاهره، ۱۴۲۳ق. برگه ۱۵۶

## کوهنوردی

گروهی در زمان‌های بسیار کهن خود را به قلّه دماوند رسانیده بودند. صاحب آثار البلاد و أخبار العباد با نقل قولی دست دوم می‌گوید که عدّه‌ای از اهالی آن نواحی می‌گفته‌اند که در طی پنج روز و پنج شب به قلّه دماوند رسیده‌اند و قلّه آن را مسطح با مساحت صد جریب یافته‌اند گرچه از دور به مخروط می‌ماند.

اولین صعود موفقیت‌آمیز اروپائیان به قلّه دماوند در سال ۱۸۳۷ توسط تیلر تامسن صورت گرفته‌است. همچنین نخستین صعود مستند ایرانی به این قلّه، به سال ۱۸۵۷ باز می‌گردد که تیم سرهنگ محمدصادق خان قاجار ارتفاع آن را ۶۶۱۳ ذرع تعیین نمود.

**فیلسوف گوید:** هر تن که به تندی جُنبد گرم شود، و تن نزدیک به خود را گرم کند، و چون جرم‌های آسمانی جنبشی چرخشی و همیشگی دارند، هر چه بدان‌ها چسبیده است گرم و داغ شود، و هوای نزدیک آن گرم، و گرمای آن زمین را گرم کند. و چون تابش خورشید نموری‌ها زمین را گرم و سبک کرد و به صورت‌های گوناگون بخار از دریا و رودخانه و زمین درآورد که برخی پیدا و برخی ناپیدایند بخش نمور و سنگین آن به صورت باران و بخش کم‌مایه‌تر آن، مه و ابر شود، و بخش گرم و نمور آن به صورت باد در آید، بخارهایی که در زیرزمین بمانند، به صورت گوهر در کان‌ها پدید آید، که ارزش آن‌ها بستگی به نیروی زمین آن کان و آن بخار دارد. پس هرگاه بخار بسیار در زیر زمین بماند و راه بسته شود و در رو نیابد، به جنبش درآمد و زمین را بلرزاند که زلزله باشد، و هرگاه بخار و هوای حبس شده بسیار و زفت باشد، زمین لرزه چند روز به دراز کشده و هرگاه بخار اندک از لرزش باشد زودتر رها شده و زمین و تنک فرو ماند و چه بسا زمین از لرزه بشکافد و بادهای تند بوزد. و زمین و شهرها فرو ریزد. و چه بسا از شکاف‌ها خاکستر بیرون ریزد.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

**ارسطوطیلوس گوید:** و این نشان‌دهنده آن است که در برخی جاها، به زیرزمین گرمای آتشین هست. در همین روزگار ما در ارمنستان و فرغانه<sup>۱</sup> و دنباوند [دماوند] زمین لرزه‌های بسیار رخ داد و مردم بسیار در فرغانه را در شکاف فرو برد. و از شهر تپه‌ای ماند.

**گسترده‌تر بگوییم:** بخارهایی که در هوا گردآیند، اگر نمود باشند و تندباد بر آن‌ها به‌وزد، به باران بدل شوند. و هرگاه در این وقت سرمای سخت به‌وزد، به صورت برف درآید و اگر آن سرما خشک باشد به صورت تگرگ درآید. و آن نموری می‌باشد که از گرمی هوا گریخته به درون ابر پناه برده، در آن جا می‌فسرد. و از این روی تگرگ در بهار و پاییز بیش از زمستان می‌بارد. مه نیز ابری است که سفت‌شده و اندک‌اندک باز شود. از این رو چنان‌که در بخش نشانه‌ها<sup>۲</sup> خواهیم گفت: آمدن مه نشانه صاف شدن هوا در آینده می‌باشد.

هرگاه آن چه از ابر باز می‌شود بیشتر باشد، به صورت نم و شبنم فرود می‌آید، و اگر از شبنم سفت‌تر باشد باران می‌شود. و هرگاه سرمای شب شبنم فرود آمده را بیفسرده باشد سقیط یا جلید نامیده شود. و اگر بخارها در بخشی از آسمان درهم پیچیده بر هم بسایند، آوای تندر و جرقه برآید، آواز تندر را رعد و جرقه را که از شدت گرما است، برق نامند. و این در میان هر دو جسم که بر یکدیگر ساییده شوند رخ می‌دهد.

<sup>۱</sup> فرغانه: شهری در فرارود و در همسایگی سرزمین ترکستان و در پنجاه فرسنگی سمرقند است. خجنده از شهرک‌های آن است. ابن‌فقیه گوید: انوشیروان ساسانی آن را بساخت و نام ازهرخانه بر آن گذاشت؛ زیرا از هر خانه یکی را واداشت که در این شهر نوساز زندگی کند (معجم البلدان، ج ۴، ۲۵۳).

<sup>۲</sup> نگارنده کتاب علی‌فرزند رین طبری، در باب دهم از ۱۱ باب گفتار نخست ص ۵۱۷ تا ۵۲۰ که برای نشانه‌های عامیانه، برای آینده‌نگری ساخته است، گوشه‌ای از پیش‌آمدهای روزگار خوش (سده ۳ هـ. ۹ م) در تبرستان را آورده است، مانند این که: چگونه صاعقه بر خانه یکی از سرداران شاه فروافتاد ولی آن را ویران نکرده، آتشکده را که در همسایگی بود، ویران کرد، و همه هیربدان از ترس گریختند. چیزی نگذشت که پادشاهی تبرستان به دست دشمن [عرب] افتاد و زنان و فرزندان پادشاه به دست او [معتصم] به اسیری رفتند. دکتر محمد زبیری چاپ‌کننده چاپ عربی در پانوش ص ۱۹ پیشگفتار گوید: چون داستان را به درازا کشیده بود، من کوتاهش کردم. و گویا این حواله نیز جزو آن‌ها حذف شده باشد.

وزش بادهای و ابرها نیز به اندازه بخارهایی است که به سوی آسمان بالا می‌روند. دلیل شدت وزیدن باد در شمال و جنوب کم بودن زمانی است که خورشید در شمال و جنوب می‌گذرد و می‌تابد، از این رو بخارهای آن جا به صورت توفان و بادهای تند می‌وزد. ولی در خاور و باختر، خورشید در هر روز یک‌بار می‌آید و بادهای اندکند؛ زیرا چیز خشک گرم و خشک سرد بخار بسیار نگیرد. هر بخار؛ یا سرد و نمور است؛ و یا گرم و نمور، و هر بخار نموری است که گرما آن را باز کند<sup>۱</sup>.

### کوه دماوند

گروهی بسیار به من گفتند که در هنگام گذر به سوی سرزمین تبرستان در راه خود به کوهی بزرگ رسیدند که به آن کوه دماوند می‌گفتند که قلّه آن یک‌صد فرسنگ دورتر دیده می‌شد. قلّه آن را همیشه برف و یخ و ابر پوشانیده و هیچگاه از برف و یخ تهی نمی‌شود. در دامنه آن جویباری با آب گوگردی روان است. ایشان یاد کردند که در دو روز و دو شب و بخشی از روز سوم را از این کوه بالا رفتند تا به قلّه آن رسیدند و مساحت آن را سی جریب یافتند. کوه دماوند از دور مانند گنبدی باریک و بلند به چشم می‌آید. آن دارای خاکی است بسیار نرم که در زیر پا احساس نمی‌شود و این که هیچ جانور چهارپایی در آن دیده نمی‌شود و هیچ پرنده و جانوری از سختی سرما و وزش بادهای در آن نمی‌زیسته و در آن بیش از سی سوراخ یافتند که از آن بخار گوگردی بیرون می‌آمد و که از آن آزاری نمی‌دیدند و از درون آن سوراخ‌ها صدای شراره‌های آتش به گوش می‌رسید و بر کناره دهانه آن گوگرد زردرنگ همچون زر گرد آمده بود که ایشان آن را با انبانی برایم آوردند. همچنین کوه‌های پیرامون آن مانند تپه‌هایی دیده می‌شد و به دریا نگاه انداختند که فاصله‌ای بسیار از قلّه تا دریا بود که افزون بر بیست فرسنگ می‌نمود<sup>۲</sup>.

**تبری گوید:** در همین روزگار ما در ارمنستان و فرغانه و دنهاوند [دماوند] زمین لرزه‌های بسیار رخ داد و مردم بسیار در فرغانه را در شکاف فرو برد. و از شهر تپه‌ای ماند<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> حدود العالم من المشرق الى المغرب، برگه ۱۵۶.

<sup>۲</sup> فردوس الحکمة، تبری، برگردان ذاکر، برگه ۵۲۲.

<sup>۳</sup> همان جا، برگه ۴۵.

در بسیاری از باورها و ادیان کوه‌ها مکان‌هایی مقدس به حساب می‌آیند. به همین دلیل است که از دیرباز در قصه‌های دیرین و شعر شاعران کوه جایگاه خاصی داشته است.

کوه دماوند در ایران مظهر پایداری و استواری است و در داستان‌های افسانه‌ای مانند آرش کمانگیر پرتابگر نیزه آمده است که آن را از فراز دماوند پرتاب کرد و مرز میان ایران و توران را تعیین کرد و سرنوشت کشور را رقم زد و در شعر شاعران ایرانی چون ملک الشعرای بهار به شکوهی خاص یاد شده است. در صد ساله گذشته بارها تصویر این کوه با هیبت پشت اسکناس‌های رایج کشور ایران به چاپ رسیده است. البرز کوه یا دماوند کوهی است در شمال کشور ایران که بلندترین قله‌ی آتشفشانی آسیا نیز به حساب می‌آید.

کوه دماوند کوهی در شمال ایران است که به عنوان بلندترین کوه ایران و بلندترین آتشفشان خاورمیانه شناخته می‌شود. این کوه در قسمت مرکزی رشته کوه البرز در جنوب دریای خزر و در بخش لاریجان شهرستان آمل قرار دارد. این قله که از نظر تقسیمات کشوری در استان مازندران قرار دارد در هوایی صاف و آفتابی از شهرهای تهران، ورامین و قم و همچنین کرانه‌های دریای خزر قابل رؤیت است نزدیکترین شهر بزرگ به این کوه لاریجان است.

دماوند در اساطیر ایران هم مطرح است و شهرتش بیش از هر چیز به خاطر این است که ضحاک (پادشاهی ستمگر و اژدهافش) در آن به بند کشیده شده است در آثار ادبی فارسی نیز فراوان به این اسطوره و به طور کلی تر کوه دماوند اشاره شده است دماوند دارای چشمه‌های آب گرم لاریجان، اسک و وانه است.

نام کوهی است در شمال [ شرقی ] تهران که بلندترین قله سلسله جبال البرز می باشد و ارتفاع آن پنج هزار و هشتصد گز است. دناوند. دباوند. بیکنی. جبل لاجورد نام‌های نوشتاری آن در کتاب‌های پیشینیان است.

**دماوند:** «دم» به معنی گاز و «آوند» مثل مای معروف به محل جادویی و سحر بوده است.

بلندای آن از کنار دریا تا نوک بسیار گوناگون گفته‌اند، ولی پیرامون ۶۴۰۰؛ ۶۱۷۵؛ ۵۹۸۸؛ ۵۷۳۹؛ ۵۶۵۴؛ ۵۵۴۲ متر یاد شده است.

قله آن با برف دائمی پوشیده و تقریباً همیشه ابرآلود است. هرگاه هوای خوب و روشنایی بسنده باشد از کنار دریای خزر و نیز از باختر تهران بزرگ و نیز از نیمه راه قم به تهران پدیدار می‌باشد. دانش زمین‌شناسی سرشت آتشفشانی گرانکوه را برخاسته از دیرینگی بسیار زیاد پیدایش آن می‌داند.

بیش از هفتاد دهانه آتشفشانی در پیرامون نوک کوه دماوند دیده می‌شود. زمین‌شناسان جایگاه آن را بستری برای زلزله می‌پندارند که گسل آن از یک سوی به مازندران و از سوی دیگر به تهران کشیده می‌شود. چندین چشمه آب‌های گرم در پیرامون آن قرار دارد، مانند چشمه‌های آب گرم لاریجان، شهر دماوند، آب‌اسک، رینه و لار و جز آن هستند. افسانه‌های ملی ایران دماوند و رشته کوه البرز را جایگاهی برای مبارزه روشنایی با تاریکی است و آن را زیستگاه سیمرغ و نوک کوه دماوند را زندان اژدهاک [ضحاک] و جایگاه بالیدن زال می‌دانند. (دایره‌المعارف فارسی).

مصلح‌الدین سعدی (۶۹۲ق) شیرین سخن گوید:

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود ----- رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود  
این سروده در قالب چکامه (قصیده) است که گفتگوی ملک‌الشعراى بهار (۱۲۶۵ - ۱۳۳۰خ) با کوه دماوند است، یعنی  
مصراع نخستین این سروده با همه مصرع‌های زوج هم قافیه است (بند- دماوند - کمر بند - دل بند - مانند و...)

ای دیو سپید پای در بند! ----- ای گنبد گیتی! ای دماوند!  
از سیم به سر یکی کله خود ----- ز آهن به میان یکی کمر بند  
تا چشم بشر نبیندت روی ----- بنهفته به ابر، چهر دل‌بند  
تا وارهی از دم ستوران ----- وین مردم نحس دیومانند  
با شیر سپهر بسته پیمان ----- با اختر سعد کرده پیوند

دماوند نماد نیرومندی و توانایی است که حتا در صورت بیدار شدن می‌توانست حکومت دیکتاتوری وقت را سرنگون سازد. آتش درون دماوند نمادی از گرفتاری‌ها و تیره روزی‌های مردم ایران است که به گونه آتش در دل دماوند انباشته شده است.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن



ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن



ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

## کتاب‌نامه

## نمایه کتاب و مقاله

- أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم، مقدسی، ابو عبدالله محمد فرزند احمد (۳۳۶ - ۳۸۰ ق)، برگردان علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، شرکت مؤلفان و مترجمان، تهران، ۱۳۶۱ خ، ج ۲، ۵۹۶.
- اشکال العالم (نگارش: ۳۶۵ ق)، ابوالقاسم فرزند احمد جیهانی، ترجمه علی فرزند عبدالسلام کاتب (ترجمه: پیرامون ۶۱۶ ق)، مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، آستان قدس رضوی، شرکت به نشر، تهران، ۱۳۶۸ خ، ۳۳۱ برگه.
- آثار البلاد و أخبار العباد، قزوینی، زکریا فرزند محمد، جهانگیرمیرزا، به کوشش محدث، هاشم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳ خ.
- البلدان، ابن فقیه، ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی، با آوازه ابن فقیه (د: ۳۶۵ ق)، تحقیق و تصحیح یوسف الهادی، انتشارات عالم الکتب، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- تاریخ طبری، تاریخ الرسل والانبياء والملوک والخلفاء، محمد فرزند جریر تبری، برگردان ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۲ - ۱۳۵۴ خ.
- ترجمه مختصر البلدان، بخش ایران، ابن الفقیه، ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی (ز: ۲۹۰ ق)، پژوهش حکیمی، محمدرضا، برگردان، مسعود، ح، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ خ.
- تقویم البلدان (نگارش: ۷۲۱ ق)، ابوالفداء ایوبی عمادالدین (۶۷۲ - ۷۳۲ ق) پسر اسماعیل پسر علی پسر محمود پسر محمد پسر شاهنشاه پسر ایوب پسر شادی، رنو و دسلان، پاریس، ۱۸۴۰، ۵۳۹ + ۵۸ برگه؛ دیگر: به کوشش آقای شیر C Schier، لندن و درسدن، ۱۸۴۶ م؛ ترجمه به فارسی عبدالمحمد آیتی (۱۳۰۵ - ۱۳۹۲ خ)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹ خ، ۶۹۸ برگه با مقدمه و دو فهرست.
- تقویم البلدان، ابو الفداء، عمادالدین اسماعیل فرزند علی (د: ۷۳۲ ق)، مکتبه الثقافة الدینیة، قاهره، ۲۰۰۷ م.
- جغرافیای حافظ ابرو، مجمع التواریخ السلطانیة، زبده التواریخ، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (د: ۸۳۳ ق)، صادق سجادی، تهران ۱۳۷۵ خ.

حدود العالم من المشرق إلى المغرب، مؤلف ناشناخته (سده ۴هـ)، الدارالثقافية للنشر، پژوهش هادی، یوسف، قاهره، ۱۴۲۳ق.

دایره‌المعارف فارسی، مصاحب، غلامحسین، دائرةالمعارف فارسی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۶. سفرنامه ناصر خسرو، ابومعین ناصر فرزند خسرو فرزند حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو (۳۹۴ - ۴۸۱ق)، کتابفروشی محمودی، تهران، چ ۱۳۳۵ خ / ۱۹۵۶م.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن، کوه‌گزارشی تاریخی از دیو سپید پای در بند، برداشت از کتاب فردوس الحکمة فی الطب علی فرزند سهل ربن تبری (ز: ۲۳۶ق) و چند کتاب تاریخی و جغرافیایی دیگر، محمدابراهیم ذاکر، خبرنامه انجمن دندان پزشکی ایران، شماره ۳۲، دوره جدید، فروردین - اردیبهشت، ۱۳۹۵، برگه ۳۱ - ۳۲، سایت ذاکر، سایت منزوی و سایت دندان‌دانه.

سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش دبیر سیاقی، محمد، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۱خ. شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم حسن فرزند اسحاق فرزند شرفشاه توسی (۳۲۳-۴۱۱ق)، چ تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳خ؛ شاهنامه فردوسی، ابوالقاسم فردوسی، از روی چاپ مسکو (جلدهای ششم و هفتم چاپ مسکو)، به کوشش حمیدیان، سعید، انتشارات قطره، تهران، ۱۳۹۲.

فردوس الحکمة فی الطب، علی فرزند سهل ربن تبری (ز: ۲۳۶ق)، پژوهش و برگردان محمدابراهیم ذاکر و دکتر علینقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ)، ۱۳۹۱خ، مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی دانشکده طب سنتی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، تهران، ۱۳۹۱خ.

فرهنگ آندراج، محمد پادشاه «شاد» به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ تهران، ۱۳۳۵ خ. ← آندراج. فهرست وستنفلد، وستنفلد خاورشناس (۱۸۰۸ - ۱۸۹۹م) پس از چاپ کردن معجم البلدان، در چهار جلد، یک جلد پنجم را به تحقیقات متن و جلد ششم را به فهرست‌ها اختصاص داد.

مختصر البلدان، ابن فقیه، ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی، با آوازه ابن فقیه (د: ۳۶۵ق)، تحقیق و تصحیح محمد رضا حکیمی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۹خ.

مختصر البلدان، بخش ایران، ابن الفقیه، ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی (ز: ۲۹۰ق)، به کوشش حکیمی، محمدرضا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹خ.

مسالك الممالك، اصطخري / لیدن، اصطخري، ابراهيم بن محمد اصطخري (د: ۳۴۶ق)، محقق / مصحح ابوزید، احمد بن سهل، انتشارات دار صادر، بیروت، ۱۹۲۷م، یک جلد.

المسالك و الممالك، اصطخري / مصر، اصطخري، ابراهيم بن محمد (د: ۳۴۶ق)، تحقیق و تصحیح محمد جابر عبدالعال حینی. مصر، الهيئة العامة لقصور الثقافة، قاهره، ۲۰۰۴م، یک جلد.

معجم البلدان، یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله یعقوب فرزند عبدالله رومی تبار حموی زادگاه ساکن بغداد در گذشته در حلب (۵۷۴ - ۶۲۶) نویسنده کتاب معجم البلدان، برگردان دکتر علینقی منزوی، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۱خ.

معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع، ابوعبید عبدالله فرزند ابومصعب عبدالعزیز فرزند ابوزید محمد فرزند ایوب فرزند عمرو بکری اندلسی (د: ۴۸۷ق)، عالم‌الکتب، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.

ردیابی کوه دماوند در نوشته‌های کهن

ذکر  
دکتر محمد ابراهیم